

... نقاهتگاه!

تقلب در ۸۸ طراحی پروژه «مهدی هاشمی» و تیم‌اش بود که با موفقیت توانست با این پروژه اصلاح‌طلبان را نیز در این زمین به بازی و نقش‌آفرینی گرفته و وارितه ۸۸ را با توسل به نفرت هیستریک طبقه متوسط از احمدی‌نژاد، کارپردازی کند.

پروژه تقلب ۷ ماه قبل از انتخابات و با تمهید معنادار «کمیته صیانت از آرا» کلید خورد. این پروژه از «سورپرایز دوم خرداد ۷۶» اقتباس شده بود که در آن تاریخ «پدرخوانده ایران» را شیرین‌کام کرد و احباب ایشان ملاحظه کردند چگونه با دامن زدن به شعار تقلب و توسل به بداهه‌هائی نظیر «بنویسید خاتمی، بخوانید ناطق» می‌توان جامعه را قطبی و مدیریت جهت برداشت آرا کرد.

از سوی دیگر اخیرا «عبدالرضا هاشم‌زایی» عضو فراکسیون امید مجلس گفته:

آیا وقت آن نرسیده از خود بپرسیم ۱۰ سال حصر موسوی، کربوبی و رهنورد چه منفعی برای نظام داشته؟

نماینده مزبور ظاهرا در فهم مسئله دچار کژفهمی شده.

حصر بابت اخذ منفعتی صورت نگرفت تا اینک کاسبکارانه در جایگاه محاسبه سود و زیان و هزینه و فایده آن بتوان نشست.

جنس حصر در مقام مقایسه، قرینه آسایشگاه سالمندان است که فرزندان ناگزیر و ناگزیر و از سر استیصال مجبور می‌شوند عزیزان خود را که بنا به دلائلی «هزینه‌زا» و «مساله‌ساز» شده‌اند غمگانه در نقاهتگاه قرار دهند.

قدر مسلم محصورین اذتاب شیطان نبودند و در این تردید نیست ایشان فرزندان انقلاب و یاران امام و رهبری بودند که کژفهمانه در ۸۸ اسیر بازی «پدرخوانده» و بازی خورده «حواریونش» شدند.

حصر تلخ‌ترین گزینه نظام و در عین حال خاصه‌خرجی قهری نظام برای مهار یارانی بود که غافلانه و نامدبرانه و جوگیرانه نتوانستند بفهمند در زمینی بازی می‌کنند که بازیگردانش «کس دیگری» است که دنبال «چیز دیگری» است!

#داریوش سجادی

... من خر نیستم، جیگرم!

مطابق اخبار خبرگزاری‌ها با دستور قوه قضائیه دروازه ورودی شهرک اعیانی «باستی هیلز» در لواسان برداشته شد و متعاقب آن تجمعی بنام دانشجویان عدالتخواه ضمن استقبال از این اقدام خواستار اقدامات بیشتر قوه قضائیه در جهت تخریب روحیه و اشاعه فرهنگ اشرافیگری شدند!

برخلاف دانشجویان مزبور شایسته است بجای تخریب دیوارهای حائل بین شهرک مزبور با بدنه جامعه، اقدام به کشیدن دیواری شیشه‌ای دور تا دور شهرک مزبور شود و با فروختن بلیط، از این شهرک به عنوان یک جاذبه توریستی برای بازدید کارشناسان و باکتری‌شناسان بهره‌برداری شود.

بدون تردید ماهیت شهرک مزبور و شهرک نشینان مزبور نمادی از یک بیماری بدخیم خودباختگی و بی‌هویتی فرهنگی است.

باستی هیلزبان جماعتی بیمارند که در عقده حقارت نسبت به هویت آمریکائی می‌سوزند تا جایی که در شهوت همزادپنداری و این‌همانی بین خود با آمریکائیان، حتی نام شهرک مسکونی‌شان را هم قافیه با اشرافی نشین لوس‌آنجلس (بورلی هیلز) نام گذاری کرده‌اند.

باستی هیلزبان را نباید تنبیه کرد بلکه به عنوان نمادی از عقده «حقارت و بی‌هویتی» ایشان را در قامت یک لابراتوار ارزشمند جهت گونه‌شناسی بدخیم‌ترین مبتلایان به کمپلکس «غریبندگی» و بمنظور تدریس و تنبیه دانشجویان رشته سایکولوژی می‌بایست ایشان را حفظ و نگهداری و کالبدشکافی شخصیتی(!) کرد.

ایشان هویت باختگان‌اند که با جلوت در کسوت اشرافیت، مَنترانه تلاش می‌کنند ضمن بزک کردن خود در فورمت ارباب غربی فریاد بزنند: ما خر نیستم، جیگرم!

#داریوش سجادی

بوسیدن انگشتر!

ترامپ بدون کمترین شایستگی و بدون التفات به آلفابتای دنیای سیاست تلاش دارد خود را در مناسبات بین‌المللی در قامت «گادفادر»

برسمیت بشناساند.

در دنیای «پدرخوانده»ها احترام داشتن بیش از قانون ارزش دارد و «بوسیدن انگشتر پدرخوانده» نمادی است از تن دادن به نظم احترام‌محور و چاکر سالاری برسمیت شناخته شده در مناسبات پدرخواندگی.

علیرغم این، بی‌صلاحیتهای ترامپ ثابت کرده وی در قامت «کورلئونه» فاقد پرنسیبهای پدرخواندگی است. پدرخواندگی بازتولید نوعی مناسبات لات‌بازانه است که هر چند سخیف است اما همان سخافت نیز لوازم و قواعد خاص خود را دارد.

در دنیای «لاتی» این امر بر «گنده‌لات» مُسجل است که رقیب را باید آنطور زد تا مُجاب به بوسیدن انگشترش شود.

گنده‌لاتی که رقیب‌اش را در دو راهی «مرگ یا خفت» قرار دهد «هر چه هست» پدرخوانده نیست. بر این منوال است که الوات در دنیای لاتی خود از «چاقوهای تیغه کوتاه» برای زخم زدن بر رقیب استفاده می‌کنند تا رقیب مرعوب شود نه مرحوم!

لات‌بازی ناشیانه و پدرخواندگی نابلدانه ترامپ در مقابل ایران بصورت قهری ایران را مجبور به پیروزی کرده! ایران محکوم و مجبور به پیروزی است چون ترامپ نابلدانه راه دیگری برای ایران باقی نگذاشته.

پیشنهاد ترامپ به ایران «تسلیم یا مرگ» است و طبعا ایران تن به این دوگانه نخواهد داد و با قوت مجبور به مبارزه خواهد بود.

نکته‌ای که ترامپ نمی‌فهمد آنست که در فردای «مضاف محکوم به پیروزی ایران» تا آینده‌ای بعید کاخ سفید امکان کمترین دسترسی به بهبود مناسبات با ایران را نخواهد داشت. بی‌سیاستی‌های فعلی ترامپ نسبت به ایران، پل نشکسته‌ای را باقی نخواهد گذاشت تا در آن «پیروزی محتوم»، آمریکاییان بتوانند امیدی به نزدیکی با ایران داشته باشند. گذشته از آنکه پیروزی محتوم ایران حامل این پیام به دنیا خواهد شد که «می‌توان تن به مناسبات سلطه آمریکائی نداد و موفق هم شد» و بدین ترتیب واشنگتن با دست خود ایران را مبدل به الگوی موفق در سلطه ستیزی خواهد کرد.

ترامپ باید بفهمد بقول «کورلئونه» اولین قاعده در دنیای «پدرخواندگی» آنست که:

به دوستان نزدیک باش و به دشمنان نزدیک‌تر!

#داریوش سجادی

#پدرخوانده

#ترامپ

دادخواست چپ خط امامی!

خط امام، اصلاحات و جنبش سبز، عنوان مقاله‌ای است بقلم سعید حجاریان که طی آن تلاش شده ضمن مفصل گذاری بین چپ خط امامی با جنبش اصلاحات و جنبش موسوم به سبز، مبانی فکری و عقیدتی این سه را تبیین و تباین کند.

اگر فلتات لسان نباشد در مقام تلخیص از مقاله حجاریان قطعاً سلاخی چپ خط امامی مستفاد می‌شود.

چپ خط امامی در طول ۴۰ سال گذشته دو بار سلاخی سیاسی شد! بار نخست سال ۶۸ بود که با آغاز ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی با ذکاوت و سعایت «هاشمی» چپ خط امامی در عموم حوزه‌های حکومتی منزوی و منعزل شد و با تدبیر «هاشمی» تن به یک بازنشستگی زودرس داد!

علی‌رغم این ۸ سال بعد از «سلاخی نخست خط امامی‌ها» فصل دوم این سلاخی در فردای دوم خرداد ۷۶ و بعد از روی کار آمدن محمد خاتمی اتفاق افتاد. این در حالی بود که به اعتبار خاستگاه محمد خاتمی نوید آن داده می‌شد که خرداد ۷۶ نقطه بازگشت خط امامی‌ها به عرصه سیاست باشد اما برخلاف تصور با مصادره «دوم خرداد ۷۶» توسط استحاله طلبان یک بار دیگر چپ خط امامی به مسلخ رفت و هویت سیاسی‌اش توسط نورسیده‌های سیاسی و تجدیدنظرطلبان تخفیف و تخطئه شد.

اکنون مقاله حجاریان را باید سومین سلاخی چپ خط امامی محسوب کرد که در خوش‌بینانه‌ترین پنداشت می‌توان آنرا محصول بدفهمی یا کثرفهمی حجاریان از بدیهیات و مبانی فکری و اندیشگی امام و پیروان خط امام دانست.

حجاریان در تبیینی ناراست از خط امامی‌ها مرتکب چند اشتباه شده. اولاً بظاهر تلاشی آندوسکوپیک کرده تا خط امامی‌ها را آسیب شناسی کند اما آندوسکوپی ایشان قبل از آنکه درون‌بینی بر محور واقعیت باشد مصادره واقعیت بر محور باورداشت انتزاعی و شخصی ایشان از مبانی اعتقادی چپ خط امامی است. بر همین منوال ایشان در داوری خود دچار کثروی شده و ابرام و استقرار و ماندگاری چپ‌ها بر اصول را ایستائی و توقف و فریزشدگی در گذشته معنا کرده!

حجاریان: چپ خط امامی در گذشته متوقف مانده (!)

بی‌التفاتی به مبانی معرفت‌شناختی «خط امام» نقطه عزیمت جاریان به کژراهه‌ای است که ناشی از تعلق ایشان به دوران رُمانتیسم انقلابی در بدو پیروزی انقلاب اسلامی است که مانع از آن می‌شد تا بیرون از هیجانات و خلجانات و بهجت‌های سیاسی، امام و خط امام را فهم کنند و بالتبع و ناصوابانه پایمردی بر اصول را «فریزشدگی در گذشته» فهم می‌کند.

(نگاه کنید به از رُمانتیسم انقلابی تا سکولاریسم رُمانتیک)

<https://bit.ly/2MuAhkG>

خیر جناب جاریان! چپ خط امامی پیروی و پیوستگی‌اش به امام از همان ابتدا مبتنی بر تطفن به مبانی معرفت‌شناسانه «انقلاب امام» و «امام انقلاب» بود و به همین دلیل در تندبادهای سیاسی نلغزید و همچنان در سرحدات اصول اعتقادی امام، آن اصول را سنگربانی می‌کند. جناب جاریان برخلاف باورداشت شما این بمعنای «ماندگاری در گذشته» نیست و در هر دایره المعارفی آنرا مستظهر بودن به عمق اندیشگی و برخورداری از اصول و پشتوانه‌های فکری و عقیدتی معنا می‌کنند.

اشتباه جاریان آن است که چپ خط امامی را زائده‌ای از جوار اندیشه امام تلقی و فهم می‌کند در حالی که چپ خط امامی اسم مستعار همان «اسلام ناب محمدی» است که امام نیز ذیل آن تعریف می‌شد.

زمانی کارل مارکس در کلافگی از مارکسیست‌های مارکسیست‌تر از خودش می‌گفت:

من مارکسیست نیستم، کارل مارکس‌ام!

اکنون خط امامی‌ها نیز در پروای تحریف تاریخ باید بگویند:

امام «خط امامی» نبود! امام و خط امامی‌ها جملگی اختلاط اسلام نابی بودند با عمق اندیشگی و مبانی معرفت‌شناختی برگرفته از اسلام ناب محمدی.

همین بی‌التفاتی منجر به آن شده تا جاریان ناصوابانه و ناراستانه «خط امام» را به جنبش «برابری خواهان» مُتصف کنند! چیزی که ارزشی در فاهمه خط امامی‌ها اصالت نداشت.

جاریان رندانه «برابری خواهی» جنبش چپ مارکسیستی را بنام دغدغه چپ‌های خط امامی سند زده در حالی که برخلاف پنداشت ایشان «برند» خط امامی‌ها تعلق خاطرشان به آرمان «عدالت خواهی» است و اساساً «عدالت خواهی» کلیدواژه و نقطه تمایز شیعه با دیگر نحله‌ها و فرقه‌های اسلامی است.

جاریان در انتها کلیدی‌ترین بی‌درک‌های امام و خط امام را برون ریخت می‌کند آنجا که متوسل به «نانسی فریزر» فیلسوف چپ‌گرای آمریکائی و نظریه The Three R's شده و در مقام تبیین شعار «رای من کو» می‌نویسد:

می‌توان شعار، «رای من کو» را به‌عنوان گفتار شاخص تغییرخواهی، بازترجمه کرد ... «من» ضمیر اول شخص و ناظر بر فاعل است؛ و به تعبیر فلاسفه بیانگر فاعل شناسا. اما در طرف این شعار معادل «من»‌هایی است که بناست در حوزه اجتماع به رسمیت شناخته شوند و صدایشان شنیده شود.

نقطه تباین و عدم تطفن و درک نادرست جاریان از ماهیت چپ خط امامی ناظر بر جهل ایشان نسبت به فهم فلسفی خط امام است. جاریان غافل از آنست که «من» در اندیشه امام و خط امام قبل از ضمیر اشاره، ضمیر «تعیُّن» است. تعیُّنی که در منظومه فکری امام مبنای تفرعن است و امام آن را بدانگونه در ترمینولوژی و ایدئولوژی خود و بالتبع سلوک مِلکداری خود، ذم کرده‌اند:

نیستم نیست که هستی همه در نیستی است

هیچم و هیچ که در هیچ نظر فرمائی

(توضیحات بیشتر را در مقاله فرجام و انجام انسان در لیبرالیسم و انسان ببینید)

<https://bit.ly/2NlyEpT>

در مجموع اهتمام جاریان در تبیین خط امام کُلّازی ناهمگون و نامانوس و ناواقع از چینش قطعات پازلی است که فاقد شمایی مفهوم است

#داریوش سجادی

من به این اصلاحات کا فرم!

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، داریوش سجادی اصلاح‌طلب مقیم آمریکا چندی پیش در گفت‌وگوی تفصیلی با تسنیم، در انتقاد به عملکرد موسوی و کروبی و اصلاح‌طلبان در جریان فتنه 88، تأکید کرد که هزینه‌ای که جنبش سبز به مملکت وارد کرد از جنگ بیشتر بود و من معتقدم اگر اغتشاشگران در سال 88 پیروز می‌شدند داعش الآن در تهران بود.

در پی مصاحبه مذکور، سجادی از سوی برخی اصلاح‌طلبان خارج از دایره

اصلاح‌طلبی تعریف و غیراصلاح‌طلب خواند شد! برای برخی‌ها نیز مواضع تند فردی که خود را اصلاح‌طلب می‌داند، به جریانی که عنوان اصلاحات را یدک می‌کشد، جای تعجب داشت و شاید قابل‌باور نبود. در همین راستا داریوش سجادی در گفت‌وگویی تفصیلی با خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، به توصیفی مشروح از اعتقادات و اندیشه‌های سیاسی خود، اصلاحات واقعی و اصلاحات موجود پرداخت.

متن کامل این مصاحبه به شرح ذیل است:

*** به چنین اصلاحاتی کافر می‌گویم

* تسنیم: در خلاصه‌ترین شکل ممکن داریوش سجادی کیست؟ یعنی از حیث سیاسی کجای جدول مختصات جناح‌بندی‌های سیاسی ایران قرار دارد؟ این را از آن جهت می‌پرسم که شما خود را اصلاح‌طلب اطلاق می‌کنید اما در عموم اظهارات یا مقالات خود با اصلاح‌طلبان مرزبندی و مواضع تند و منتقدانه‌ای دارید.

- سجادی: بله؛ کاملاً با شما موافقم و بنده در عموم اظهارات و مقالاتم، بعضاً انتقادات تندی به اصلاح‌طلبان و اصلاحات موجود داشته و دارم و اصلاً بگذارید خیالتان را در همین ابتدا راحت کنم که داریوش سجادی در عین اعترافش به بی‌وزنی یا کم‌وزنی در قافله سرآمدان جنبش موجود و موسوم به اصلاح‌طلبی و در عین حالی که خود را اصلاح‌طلب می‌داند اما و هم‌زمان به چنین اصلاحات و اصلاح‌طلبان موجود در صحنه‌ای تا بُن دندان کافر است!

اما همان‌طور که بارها هم گفته‌ام، کماکان خود را ذیل جنبش اصلاح‌طلبی معنا می‌کنم که از خرداد 76 و از منتهی‌الیه «چپ خط امامی» و با دغدغه اصلاح کژی‌ها و کژتابی‌ها و کژفهمی‌ها و کژروی‌های مبتلا شده به نظام و انقلاب، به جنبش موسوم به اصلاحات پیوست اما اجازه بدهید همین‌جا نیز این توضیح را بدهم که پیوستن چپ خط امامی به خمینی و انقلاب خمینی نه به اعتبار قد رعنا‌ی ایشان بود و نه محصول صفوت و صلابت و مدهوشی در کاریزمای معظم‌له بود.

ولایت فقیه و تقید به ولایت فقیه در فهم «چپ خط امامی» قبل از اصل 110 قانون اساسی و قبل از تظلم‌ن به رشحات قلمی امام در تحریرالوسیله، ناشی از درک و تقید ایشان به «غدير خُم» و شأنیت اصل امامت و ولایت در میانه‌ی خمسه اعتقادی شیعیان بوده و هست.

تقید به «امامت» نزد شیعه که لقلقه‌زبانی نیست. ضمانت اجرا دارد.

«من كنت مولاه فهذا علي مولا» در غدیر خم اتمام حجت رسول الله و تصریح مٌصرح ایشان به 3 اصل بدیهی و طبیعی در ساحت دین بود دائر بر آنکه اولاً جامعۀ اسلامی حکومت لازم دارد. ثانیاً حکومت اسلامی محتاج حاکم است. ثالثاً «علی» (ع) شاخص شرایط حاکم اسلامی است.

بر این منوال خمینی و متابعت از خمینی و ایضاً خامنه‌ای و متابعت از خامنه‌ای همان قدر تابع اصل امامت شیعیان است که اعتقاد و التزام به شانیت و اصلحیت حاکمی و حاکمیت علی ابن ابیطالب در فردای رحلت رسول الله.

ولایت فقیه مبنای اعتقادی شیعه است که در انقلاب اسلامی از قوه به فعل رسید و ذیل چنین خوانشی از حاکم اسلامی جمیع پایوران اعم از رئیس جمهور تا رئیس قوه قضائیه و ریاست پارلمان و امرا و وزرا و سفرا اجماعاً «کارگزاران» حاکم اسلامی محسوب و قلمداد میشوند.

همین جا نیز اجازه دهید برای آنها که سفته در دست گرفته و عوام‌فریبانه با ادعای نقش داشتن در انقلاب اسلامی سهم و حق خود را از انقلاب مطالبه میکنند، یک پرانتز باز کنم و به صراحت خدمت ایشان معروض دارم که خیر! دیر رسیدید؛ تمام شد! ترش یا شیرین در مضیق‌ترین تعریف ممکن انقلاب اسلامی 57 یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی 57!

صدر تا ذیل انقلاب اسلامی ایران خمینی بود و بس. یک خمینی بود و بقیه به‌مثابه براده‌هایی در شعاع مغناطیس ایشان صحنه‌آرایی می‌کردند.

آقایان طوری حرف می‌زنند گوئی ما در انقلاب نبودیم یا مبتلا به آلزایمر شده‌ایم. جمیع گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی تا قبل از نماز عید فطر قیطره شهریور 57 اساساً باوری به اصالت انقلاب خمینی و مذهب‌بیون نداشتند و بعد از رؤیت آن حضور گسترده و میلیونی نمازگزاران بود که به صرافت جدی بودن انقلاب خمینی افتادند و از آن تاریخ به بعد بود که با بلند کردن شمایل و علم و کتل خود در میانه «تظاهرات مردم تحت امر خمینی» رندانه دست به مصادره تظاهرات به نفع خود زدند تا در فردای پیروزی از مستمسک لازم به منظور سهم‌طلبی از انقلاب برخوردار باشند.

اساساً از فردای سرکوب ماجراجوئی «سیاه کل» در بهمن 49 دیگر هیچ حرکت قابل وثوقی در عرصه مبارزه سیاسی ایران چه در سطح شخصیت‌های ملی و ملی - مذهبی و مارکسیستی و مجاهد خلقی چه در سطح سازمان‌های

سیاسی اپوزیسیونی، وجود خارجی نداشت و جملگی یا در خلوت زندان چرت سیاسی می‌زدند و سرگرم بحث‌های ایدئولوژیک خود بودند یا در بیرون دیپولتیزه شده و حداکثر شب‌های شعر گوتته را با «توهم مبارزه» راه‌اندازی می‌کردند و «سیاه کل» را باید پایان تمام ژانرهای سیاسی ضد رژیم از منتهی الیه چپ مارکسیستی تا ملیون و ملی - مذهب‌یون داعیه‌دار مبارزه با رژیم پهلوی محسوب کرد که در فردای سرکوبش جملگی دچار فترت شدند تا آنکه خمینی و خروش خمینی در 56 سنگر و جبهه مذهب علیه استحکامات پهلوی را با قوت و قدرت و ظفرمندی در پهنه سیاسی ایران فعال کرد.

*** بار اصلی جنگ به دوش سربازان دین‌محور خمینی بود

بعد از انقلاب هم در تمام طول جنگ بار اصلی جنگ و دفاع از انقلاب و ایران و تمامیت ارضی کشور باز هم بر دوش سربازان دین‌محور خمینی بود و در طول تمام آن 8 سال آقایان با همه دواعی وطن‌دوستانه و ایران‌پرستانه‌شان رفته بودند گل بچینند! بدین منوال این کمال پروئی است که آقایان امروز سفته در دست، سهم‌خواهی و ریزه‌خواری خود از سفره انقلاب را کاوشگری می‌کنند!

به قول میشل فوکو حضور توده‌های شرکت‌کننده در تظاهرات یک حضور دو ساحتی بود که در یک ساحت برخورددار از محاسبات سیاسی شخصی بود و هم زمان و در ساحتی دیگر ایشان را مستحیل در جنبش انقلابی خمینی در مقابل شاه کرده بود اما مقابله ایشان با نظام شاه به واسطه حزب سیاسی و محاسبات سیاسی حزب متبوعه‌شان نبود. ایشان سلول‌های واحدی بودند که جملگی در شعاع کاریزمای خمینی مبدل به متابعان بدون قید و شرط امام‌شان شده بودند. مردم در انقلاب اسلامی به مثابه توده‌های بی‌شکل و معترضی بودند که امام به کفایت ایشان را مدیریت و راه‌بلدی کرد.

*** تفاوت قرائت چپ خط امامی از انقلاب با قرائت امثال حجاریان

جاذبه خمینی و انقلاب خمینی برای چپ خط امامی محصول پکیج اعتقادی منسجم ایشان با محوریت عدالت بود که با برند اسلام ناب مهور شد. حالا این را مقایسه کنید با قرائت امثال آقای حجاریان از انقلاب اسلامی که آمده در مقاله «کامیابان خلاف آمد عادت» با تکلف و لفافه‌گوئی، انقلاب را وضعیتی «آنتروپی» فهم و معرفی کرده که باید به ید پر قدرت ایشان و امثال ایشان به فاز نورمالیزاسیون منتقل شود! اما مشارالیه از آنجا که برای زیر رادیکال بُردن و مجذور

کردن انقلاب خمینی در مقام یک «وضعیت آنتروپی» ماخوذ به حیا هستند، آبرومندانه (!) کوشیده با توسل به مینیاتوریزه و بلکه کاریکاتوریزه کردن انقلاب اسلامی در بازه مسمی به «دوران احمدی‌نژاد» و با جعل اصطلاح دوران «استثنائی» به فراست و غیرمستقیم قرینه‌ای از انقلاب اسلامی را با اسم مستعار «دوران احمدی‌نژاد» جعل کند و با خوانش این قرینه تحت عنوان «وضعیت استثنائی» چنین القا کند که به‌منظور گذشتن از وضعیت آنتروپی باید بکوشیم به‌صورت بهداشتی «فاز نورمالیزیشن» را طی کنیم.

*** حجاریان و متحدانش نارفیکانه جنبش اصلاحات را مصادره کردند

چنین قرائتی از انقلاب محصول فقد اندیشگی و ضعف مبانی اپیستمولوژیک امثال حجاریان از خمینی و انقلاب خمینی و یک شیدائی و تب زدگی بدون بصیرت و کور امثال ایشان به خمینی و انقلاب خمینی در بهمن 57 بود. چیزی شبیه نسبت بی اصالت «کـه و کـهـرُبا» که به‌مثابه تب و التهابی زودگذر به عرق می‌نشیند که در فردای دوم خرداد 76 این به عرق نشستن را با مصادره نارفیکانه جنبش اصلاحات توسط ایشان و متحدین ایشان مشاهده کردیم.

شاید این سؤال پیش بیاید که “با این قرائت از انقلاب اسلامی دائر بر آنکه انقلاب اسلامی 57 یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی نقش و جایگاه و خواست‌های مردم در این انقلاب چه می‌شود؟ نمی‌شود که منکر پایمردی‌های مردم در انقلاب اسلامی شد. قطعاً با پذیرش تمام وجوه غیرقابل کتمان از درایت و هوشمندی امام در مدیریت انقلاب اسلامی نمی‌توان منکر نقش مردم و بالتبع منکر خواست و خواست‌های مردم از انقلاب اسلامی بود. امام هر چقدر هم که امام بود، در خلاء که نمی‌توانست اعمال مدیریت کند و مردمی بودند که امام را در به فعلیت رساندن امامتش یاری دادند تا اکنون بتوانند خواست‌های خود را از انقلاب‌شان و مسئولین انقلاب‌شان، مطالبه کنند؟” پاسخ این است که بله؛ اما این واقعیت غیرقابل کتمان را نیز نباید از نظر دور داشت که تاریخ را ستارگان ساخته‌اند و توده‌ها ذیل مدیریت ستارگان بوده که توانسته‌اند قابلیت‌های خود را به فعلیت برسانند.

اساساً و بدون عوام‌فریبی و با صراحت باور دارم «توده‌ها صغیرند» و برخلاف شعارهای عوام‌فریبانه و مردم‌گولزنِ «روشنفکران» اعم از روشنفکران سکولار تا روشنفکران دینی که به دروغ شعار بالغ بودن و رشید بودن مردم را سر می‌دهند، معتقدم فلسفه بعثت انبیا نیز تالی همین صغیر بودن مردم است که ظهور اولیاءالله را به‌منظور تنویر و

هدایت و راهنمایی توده‌ها قابل فهم و توجیه می‌کند.

آقایان (روشنفکران) از سوئی مزورانه و با گرفتن فیگورهای اولتراروشنفکری شعار بالغ و عاقل و رشید بودن مردم را سر می‌دهند و هم‌زمان و در کمال پروئی نام خود را روشنفکر می‌گذارند!

مگر غیر از این است در قفای این عنوان (روشنفکر) قائل به نظرکردگی و دُرْدانگی و همه‌چیزدانی و فضیلت و دانش و سخنوری و فهم و عقل و درایت و دانائی خود در مقابل توده‌های هستید که در نقطه مقابل‌تان متصف به تاریک فکری و جهل و خرافه و بی‌سوادی و لاشعوری‌اند که در کف با کفایت شما «از ما بهتران» قرار است اوسارزده شده و به جنت مکانی و خُلد آشیانی برسند؟!

مگر «خودروشنفکردانی» و «خودروشنفکرخوانی» چیزی جز تقید به خودخاص‌بینی و خودعاقل‌دانی و خودفاضل‌دانی با دامن زدن به دو قطبی «روشنفکر - تاریک‌فکر» است که در این دوگانه یک طرف متهم به عوامی و نادانی و بی‌سوادی و صغارت‌اند و قهراً ملزم به تبعیت و انقیاد از آن طرفی‌ها به اعتبار همه‌چیزدانی و دانائی و فضیلت و سخندانی!

چطور است که نوبت انبیا که می‌رسد، مردم را رشید فرض کرده که نیازی به متولی ندارند اما خودتان تافته‌های جدا بافته به‌منظور چوپانی عوام مفروض الرمه‌اید؟!

آقایان با چنین خوانش‌های معوجی از خود و مردم و امام و انقلاب امام بود که در فهم اصلاحات دچار کژفهمی شدند.

البته که ماهیت دمکراسی عرفی ناظر مشارکت قاطبه شهروندان در انتخابات است و البته که در دمکراسی‌های عرفی اصل بر مدیون کردن حکومت به شهروند و طبعاً پیروی حکومت از مطالبات شهروند از طریق آرای ایشان است. اساساً در دمکراسی عرفی مردم با رای خود حکومت و جناح حاکم را از طریق نشان دادن بر کرسی قدرت مدیون به رای خود می‌کنند تا از آن طریق حکومت را ملزم به تامین «خواست» خود کنند اما این در نقطه مقابل دمکراسی دینی است که طی آن مردم از طریق رای، حکام خود را برمی‌گزینند تا «مصالح» ایشان را احصا و تحصیل و تامین کنند!

بی‌التفاتیتی به چنین بداهتی بود که جنبش اصلاح‌طلبی و سرآمدان آن را در تله دمکراسی انداخت و آقایان را دچار بدآموزی کرد تا با نشستن بر مواضع کشدار خود را محبوب‌القلوب همه اقشار و طبقات و نحله‌های

و مشرب‌های فکری و اجتماعی و اقتصادی موجود در بدنه شهروندی ایران کنند تا با دلربائی از ایشان صندوق آراء را بنفع خود آکنده از آرای نامتجانسی کنند که در فردای نشستن بر کرسی قدرت زیر فشلی محتوم ناشی از عدم تجانس ساختاری آرای مکتسبه دچار شرم حضور و بی عملی شوند.

*** اصلاحات مد نظر ما چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی

*** اصلاحات مد نظر ما با سیاست‌های ناصواب هاشمی رفسنجانی ضدیت داشت

*** گنجی و امثال گنجی اصلاحات را به انحراف، انحطاط و ابتذال کشیدند

* تسنیم: تعریف شما از اصلاحات و اصلاح‌طلبی چه بود؟! اصلاحاتی که شما به آن پیوستید، چه اعتقادات و اندیشه‌ها و آرمان‌هایی داشت؟!

سجادی: اصلاحاتی که ما از منتهی الیه چپ خط امامی می‌فهمیدیم و به اعتبار چنان فهمی از خرداد 76 به چنان اصلاحاتی پیوستیم، چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی؛ اصلاحاتی که بزرگترین قوه محرکه‌اش ضدیت با سیاست‌های ناصواب دوران هاشمی رفسنجانی بود. اصلاحاتی که دغدغه‌اش عقب راندن هاشمی و عملکرد ناصواب هاشمی از سرحدات انقلاب اسلامی بود. اصلاحاتی که شرفش اصالت انقلاب خمینی و مبارزه علیه سیاست‌های آمرانه و ظالمانه و عدالت‌ستیزانه با رویکردهای بت‌محورانه و تبارسالارانه دوران سازندگی بود که متأسفانه توسط گنجی و شامورتنی‌بازی‌های امثال گنجی اعم از تزریق ادبیات جنائی - پلیسی آگاتا کریستی به فضای سیاسی کشور تا وارسته اعتصاب غذا آن اصلاحات به انحراف و انحطاط و ابتذال کشیده شد.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم نفی توسعه اقتصادی آمرانه با رویکرد بی‌وقعی به عدالت اجتماعی و بی‌اعتنائی به طبقه محروم در دولت سازندگی بود. اصلاحاتی که ما می‌شناختیم فریاد اعتراضی بود علیه بازتولید مناسبات سلطنت و گریته‌برداری ناشیانه از سیاست‌های شکست خورده پهلوی در بسط و تعمیق توسعه اقتصادی آمرانه با فرمت غربی و بی‌وقعی به توده‌های محروم و بی‌توجهی به توسعه سیاسی و اجتماعی و خرد کردن استخوان‌های عدالت زیر چرخ‌های مهیب آریستوکراسی معوج سردار سازندگی.

اصلاحاتی که ما می‌شناختیم نفی بازتولید مناسبات شاهنشاهی و تخریب

بافت اجتماعی ایران از طریق تاسیس طبقه‌ای جدید با نام دروغین «طبقه متوسط» اما با مختصات نامولدی و بلعندگی و بی‌خاصیتی که تنها مطالبه‌گر و هرهری مسلک است و در عین حال پر مدعا و تفاخرطلب و از خود متشکر بود. طبقه‌ای که در کنار هاشمی و مانند هاشمی آلوده به انانیت و «خویش‌بینی» و «خویش‌بیش‌بینی» اند.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم، خیزشی علیه تبارسالاری و قبیله‌گرایی‌ها و خاصه خرجی‌های منحط رائج دوران سازندگی بود. اصلاحات در فهم ما آفتشناسی و آفتزدائی از بدنه انقلاب و نظام بود. اصلاحات برای ما نه آرایش نظام بود و نه پیرایش نظام و فهم‌مان از اصلاحات پالایش نظام از پلشتی‌های مبتلابه طی دوران ترمیدور انقلاب بود.

نظام برای ما به مثابه درختی مفروض بود که اگر مبتلابه میوه‌ای فاسد شده، موظفیم قبل از غرس و هرس یا بزک آن دست به الک خاک نامناسب و آلوده ریخته شده در پای آن درخت بزنیم. خاکی که آغشته به خودمحوری‌ها و شیطان‌صفتی‌ها و فخرفروشی‌ها و حق‌ویژه‌طلبی‌ها بود.

بدین لحاظ «احمدی‌نژاد» از یک جهت برای من و امثال من حائز ستایش بود که ناخواسته مانند «زونا» اسباب کهیزردن و برون‌ریختن ابتلای عمیق بخش معناداری از ایرانیان به سندروم شیطان‌زدگی شد. قشری با افاده و دماغ‌های سربالا با نگاهی متفرعنانه و از سر غیظ و تحقیر به قشری که به زعم ایشان متهم به بی‌همه چیزی و مبتلا به بی‌همه چیزی‌اند! یک بدآیند تاریخی ناشی از استنتاجات ناصواب ارزش داورانه از مفاهیم هستی‌شناسانه! که اوج آن را در جنبش سبز و اغتشاشات سال 88 ملاحظه کردیم.

وضعیت در ایران درگیر تعارف و رودربایستی و بی‌توجهی به یک بحران بزرگ و تاریخی است. آفت‌شناسی مطمح نظر در جنبش اصلاحاتی که امثال بنده آن را مراد می‌کردیم، ناظر بر همین بی‌اخلاقی‌ها بود و هست. مگر جنبش سبز یا بخش بزرگی از جنبش سبز چیزی جز برون ریختن همین آفات و سیئات بود؟

جنبش سبز اعتراض مدنی به تقلب نبود. فعال شدن گسل تاریخی نفرت هیستریک یک قشر از قشری دیگر بود که سال‌هاست زیر پوست شهر خوابیده و تخریب کرده و می‌کند. به همین اعتبار است که شخصا معتقدم دشمن ایران قبل از آمریکا یا اسرائیل یا ریاض در عمق شهر خوابیده و دشمنان خارجی از میانه چنین عمقی در داخل ایران یارگیری می‌کند.

دشمن واقعی و اصلی ایران درون لایه‌های متفرعن و شیطان‌زده مغزهای است که برخوردار از نگاه شیطانی و روحیات شیطانی‌اند. بدآیندی که طی دوران سردار سازندگی برخوردار از عمق و عقبه و طبقه اجتماعی شد و اصلاحات برای من و امثال من مبارزه با چنین آفت و مصیبتی معنا می‌شد و می‌شود.

ناگفته نماند همین محمود احمدی‌نژاد قابل ستایش بابت برون‌ریختن چنین آفتی هم زمان برای من و امثال من به‌شدت لایق نکوهش است که از ناحیه نابلدی و بی‌مبالاتی و بی‌تدبیری‌هایش عملاً مسبب زنده شدن کیش‌های هاشمی و مناسبات سلطنتی و نارسبستی ایشان و طبقه محمول ایشان شد که قبلاً و با چه مصیبتی به عقب رانده شده بود.

طنز تلخ ماجرا آنجاست که جنبش اصلاحاتی که با رویکرد نفی مناسبات متفرعانه دولت سازندگی در دوم خرداد 76 در گستره سیاسی ایران به منصفه ظهور رسید، اکنون کارش به جایی رسیده که نماینده خودخوانده‌اش کسی شده که به شهادت خودش چهار تا کلاس مستمر دانشگاهی را به درستی نگذرانده و حالا خودش و حزبش را اصلاح‌طلب معرفی می‌کند! آن هم لیدر و پدرخوانده اصلاحات! و بدون آنکه کمترین شناختی از لیبرالیسم فلسفی و مبانی فلسفی لیبرالیسم داشته باشد، از منتهی الیه پا به رکابی سردار سازندگی خود را و حزبش متبوعه‌اش را اصلاح‌طلب و و پدرخوانده اصلاحات و لیبرال دمکرات معرفی می‌کنند!

این توهین به شعور مخاطب است. این خواندن فاتحه بر کالبد اصلاحاتی است که قرار بود آفت شناسانه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی منتج از آن را از طریق اصلاحات، بهینه‌سازی کند!

*** طفل اصلاحات از فردای دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد

* تسنیم: بر این اساس مراد شما از اصلاحات را می‌توان تجدیدنظرطلبی در راه طی شده یا منحرف شده انقلاب معنا کرد؟

- سجادی: ببینید اصلاح‌گری به باور من ملتزم به لوازمی است. لوازم اصلاح مبتنی بر آن است که نخست از غایت قصوی و کمال مطلوب خود معنا و تعریفی مدلل و بسامان در ذهن بسازید یا داشته باشید تا در مصداق بتوانید آن را اصلاح کنید. بدین معنا اصلاحات یعنی رویکرد هرمنوئیک به کانتکتست. یعنی کشف مصداق از مبنا. یعنی باور عقلی و التزام ذهنی به کانتکتست و پالایش عینی و بیرونی در تکست. یعنی مصداق سازی برای محتوای ذهنی. اما متأسفانه طفل اصلاحات از فردای

دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد.

اصلاحات دوم خردادی و دولت مولود اصلاحات دوم خردادی متاثر از رای 20 میلیونی مدیون عوامیت مردمی شد که در سطحی گسترده آغشته به آفت شیطان‌زدگی بودند و و سرداران اصلاحات به‌جای آنکه اهتمام خود را مصروف اصلاح جامعه و آفت‌زدائی از جامعه و نظام و انقلاب کنند؛ بی جهت خود را هزینه تامین و تحقق مطالبات نامتعارف این جامعه بیمار کرد. در واقع جنبش اصلاحات در فرآیند گذار از نوباوگی به بلوغ با قربانی کردن محتوا، اسیر فرم شد.

این بدان می‌ماند که شما آب گل آلود را به‌جای تصفیه و بهداشتی کردن در ناب‌ترین جام کریستال «سوآروسکی چکسلواکی» بریزید و بدینوسیله مراد را حاصل فرض کرده و خود را در خلسه «موفقیت در ماموریت» رفع مسئولیت کنید! بدون تردید ناب‌ترین جام‌های کریستال در مشهورترین برندهای فرانسه یا چکسلواکی نیز ناتوان از پالایش محتوای

خوداند و جنسیت جام اعم از سُفال یا چُدن یا چینی یا بلور یا کریستال نقشی یا سهمی در پالایش ماهیت مایع آلوده خود را ندارد.

اشتباه اصلاحات بی‌وقعی به ترابط «ظرف و مظروف» و اولویت ناموجه ایشان به فرم و شکل و ظرف اصلاحات بود که در نهایت منجر به موتاسیون قابل فهم اما غیرقابل دفاع اصلاحات و اصلاح‌طلبان و استحاله هویتی این دو شد.

این استحاله از آنجائی جوانه زد که جنبش اصلاحات به‌جای مبارزه با دلیل‌گریبان‌گیر علت شد. به‌جای مبارزه با بیمار و بیماری به همدلی و همراهی با بیمار رسیدند.

*** اصلاحات از عدالت‌خواهی و استقلال‌طلبی و استکبارستیزی به سانتی‌مانتالیسم شکل‌گرایانه با لعاب «دمکراسی‌خواهی» گذار کرد

به باور من خطای اصلی جنبش اصلاحات گذارش از عدالت‌خواهی و استقلال‌طلبی و استکبارستیزی به یک سانتی‌مانتالیسم شکل‌گرایانه با لعاب «دمکراسی‌خواهی» بود.

اینکه «دمکراسی‌خواهی» بیت‌الغزل امروز آقایان سنگ‌گرفته در اردوی مسمی به اصلاحات شده را باید در چارچوب همین سانتی‌مانتالیسم شکل‌گرایانه محسوب کرد که موید بی‌التفات یا بی‌استعدادی یا

ناتوانی ایشان در وجدان کردن گوهر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی استوار بر مبانی اندیشه شیعه است.

در مقام تشبیه اگر بتوان نظام‌های حکومتی را قرینه اتومبیل فرض کرد، بر این مبنا طبیعی خواهد بود «مرسدس بنز آلمان» از حیث سرعت و امنیت و آسایش به مراتب شایسته‌تر از یک «مسکویچ روسی» یُقَر و بد قلق دهه 50 اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود. حال شما این مرسدس بنز را بخوانید دمکراسی و آن مسکویچ را هم نظام استبدادی فرض کنید. بر این اساس طبیعی خواهد بود که دمکراسی (مرسدس بنز) از حیث ماهیت و کیفیت مرجح بر استبداد (مسکویچ) است اما محل مناقشه آنجاست که برخلاف دواعی شکل‌گرایانه غربی‌ها بر سر شکل حکومت دغدغه اسلام و مردم‌سالاری منتسب به اسلام قبل از شکل حکومت، شاکله حاکم است. بدین معنا که در مردم‌سالاری دینی قبل از آنکه دغدغه مرسدس بنز یا مسکویچ مطرح باشد، قبل از دغدغه‌یابش و گزینش خودروی بهتر، دغدغه اصلی دغدغه «راننده بهتر» است تا بدین اعتبار چنان «شوفری» پشت فرمان هر خودروئی که بنشیند از آن درجه توان و استعداد و تبحر برخوردار باشد تا مسافران را به سلامت به مقصد برساند.

*** اصلاح‌طلبان محتاج بازتعریف خود و اصلاح‌طلبی هستند

* تسنیم: و نهایتاً اگر بخواهید در یک کلام اصلاحات و اصلاح‌طلبان موجود را جمع‌بندی کنید، پاسخ‌تان چیست؟

- سجادی: بالغ بر 25 سال پیش و پیرو مجادله‌ای که با وزیر خارجه وقت داشتم، خطاب به ایشان نوشتم «اگر نمی‌توانید آنی باشید که دوست دارید باشید؛ لااقل بکوشید آنی باشید که می‌توانید باشید» بر همین منوال مایلم این قشر از مدعیان یا منسوبان به اصلاح‌طلبی را گوشزدی خیرخواهانه کنم که ایشان نیز قبل از هر چیز محتاج تعریف یا بازتعریف خود و اصلاح‌طلبی خود هستند.

قدر مسلم آن است اصلاح‌طلبی موجود در صحنه آنی نیست که زمانی با مختصات انقلاب اسلامی و امام و نظام هم‌پوشانی داشت. اینکه چی هستند؟ من نمی‌دانم اما می‌دانم چی نیستند! لذا بر ایشان فرض است تا قبل از آنکه دیگران تعریفشان کنند، خودشان و از منظری واقع‌بینانه خود را و نسبت‌شان یا عدم نسبت‌شان با انقلاب اسلامی و مولود انقلاب اسلامی و مختصات و متعلقات و ملحقات انقلاب اسلامی و نظام برآمده از انقلاب اسلامی را تعریف کنند و از این دوگانه سوزی و زیست توامان آبرزیانه و خاک‌زیانه خود را منزه و رها کنند. عرض

تمام!

لینک مصاحبه:

<https://bit.ly/2gSAl91>

مک‌کار تیسم اسلامی

ماجرای اقتدارشکنی پلیس در برخورد گستاخانه دخترکانی بدحجاب با نظمیه کشور در حال بدخیم شدنی نگران کننده است که بالضروره توسل به یک جراحی ملی را اجتناب ناپذیر می‌کند.

ضرورتی که محصول مماشات مسئولین با پرده دری و عقده گشائی دخترکی سرخورده از مناسبات شخصی و خانوادگی و اجتماعی است که اینک در توهم «ژاندارک بودگی» عرصه منافع ملی کشور را به مبدل به کانونی جهت تخلیه کمپلکسهای روان نژندانه خود کرده است.

دریدگی و سلیطگی معصومه علینژاد مرزهای تجری و وقاحت را درنوردیده و در حالی که رسماً و علناً و بدون ارزشی خجالت در کنف حمایت دولتی اجنبی نشسته به مدد خدمات رسانه‌ای خاصه خرچانه واشنگتن بی‌شرمانه در حال ترویج و اشاعه خشونت و اخلاق در نظم کشور از طریق سازماندهی قانون‌شکنی با توسل به فریفتن مشتی دخترکان بازی خورده است.

مناقشه بر سر روایی یا ناروایی حجاب اجباری بیرون از این مجادله است محل بحث اشاعه خشونت از طریق ترویج قانون‌شکنی و ترغیب شهروندان به شکستن اقتدار حافظان قانون و نظم در جامعه است.

بدون تکلف معصومه علینژاد را باید محاربی محسوب کرد که از طریق فریفتن و بازی دادن دخترکانی مبتهج و با توسل به شعار «دوربین ما - اسلحه ما» صراحتاً وارد جنگ مسلحانه و خشونت‌آمیز با نظام شده. محاربه‌ای که به بهانه و حربه حجاب ستیزی در خشن‌ترین شکل ممکن به مصادف امنیت روانی و اقتدار حافظان امنیت کشور آمده.

دوربین ما اسلحه ما موید بی‌پروایی ایشان در این‌همانی کاربرد «تفنگ و گوشی» نزد ایشان جهت جنگی کردن فضای کشور و اشاعه خشونت در سطح جامعه است.

جنبش مسلحانه علینژاد در ایران تا آن اندازه استعداد دارد تا بتوان نامبرده را قانونا و به اتهام محارب تحت پیگرد قانونی اینترپول قرار داد.

معصومه علینژاد و محمودرضا خاوری از حیث مجرمیت تفاوتی با یکدیگر ندارند و اگر دولت توانسته خاوری را به اتهام اختلاس تحت پیگرد اینترپول قرار دهد بر همان روال میبایست علینژاد را به اتهام محاربه تحت تعقیب قضائی قرار دهد.

علینژاد در موقعیتی از خارج از کشور به جنگ مسلحانه با ماهیت مذهبی نظام برآمده که تصادفا در کنف حمایت حکومتی است که پیشتر و در اقدامی مشابه در جنبش «مک کارتیسم» با قاطعیت با امثال علینژادهای داخلی‌شان برخوردی مقتدرانه و بیرحمانه کرد.

اگر در «مک کارتیسم» دولت ایالات متحده این حق را برای خود قائل بود تا با آمریکائیان کمونیستی که در داخل ایالات متحده نظام سرمایه‌داری آمریکا را برنمی‌تافتند با آن شدت و خشونت برخورد کنند بر همان قیاس حق جمهوری اسلامی در برخورد با علینژاد و فریب‌خوردگانش محفوظ است تا با قدرت و شدت چالش مسلحانه مخالف با مبانی دین و قانون در نظام اسلامی را قلوه‌کن کند.

سیانت از امنیت روانی جامعه و اقتدار پلیس کشور شوخی نیست که بتوان صیورتش را تحت الشعاع عقده‌گشائی بیماران روانی قرار داد.
#داریوش سجادی

واحد ۸۲۰۰

□ بسیار مهم...چند بار با دقت بخوانید و منتشر کنید.

موساد ؛ سازمان اطلاعات و عملیات ویژه اسرائیل

یوسف (یوسی) معیر کوهن به اختصار یوسی کوهن

به محض ورود به موساد، تنها داوطلب مذهبی برای پست « مسوول پرونده » بود که وظیفه جذب و مدیریت نیرو را برای ماموریت های مخفی به عهده داشت .

چرا مذهبی؟ چون خانواده بشدت مذهبی و تحصیلات مقدماتی اش را در مدرسه

Ohr Erzion Yeshiva

تحت مدیریت خاخام حییم دروکمن که بسیار افراطی بود گذراند،
او بشدت مورد اعتماد بنیامین نتانیا هو است.

چند نکته ی فوق مهم...

۱) یوناتان مردی است که در کودکی دچار فلج اطفال شد و همچنان بر روی ویلچر به سر میبرد. یوناتان فرزند کوهن است.

۲) یوناتان عضو ارشد « #واحد_8200 » موساد بود.

۳) 8200 واحد جاسوسی سیگنال و رمز گشایی موساد، واحد متخصص و حرفه ای برای شکستن ابر رمزهای اطلاعاتی است.

۴) 8200 بخشی دارد که به جمع آوری اطلاعات در سراسر جهان و استراق سمع مشغول است.

۵) 8200 بزرگترین واحد در وزارت دفاع اسرائیل از نظر تعداد نیرو و تجهیزات است.

۶) عمده فعالیتشان ضربه زدن به ایران و سوریه است.

۷) هدف 8200

کامل کردن اطلاعاتی است که از طریق جاسوسان میرسد و بر ۳ اصل از اصول اطلاعاتی بنا شده است. یعنی 1 درصد 2 شنود 3 خرابکاری

۸) ترور شهدای هسته ای ایران ؛ شهید مسعود علی محمدی/ شهید مجید شهریاری/ شهید داریوش رضائی نژاد/ شهید مصطفی احمدی روشن به دستور یوسی کوهن صورت گرفت...

نمیدونم این مقاله ادامه دارد یا خیر...

بپلم: پرستو مروجی

در آکولای خاورمیا نه!

کنگره «معامله قرن» با معرکه گردانی «کوشنر» داماد ترامپ در بحرین و بمنظور جمع آوری کمک مالی جهت سرمایه گذاری برای فلسطینیان سرزمینهای اشغالی با حضور نمایندگان چند دولت عربی و شرکتهای و نهادهای مالی در بحرین گشایش یافت.

آقایان! گداخانه راه انداخته اید!؟

صورت قضیه را درست نفهمیدید. صحبت از تکدی پول برای فلسطینیان نیست.

محل نزاع بر سر دزدیدن فلسطین است. دعوا بر سر رُبایش تاریخ و جغرافیای یک ملت است. فلسطینی گدا نیست تا چشم انتظار بنده‌نوازی مُشتی عرب پولدار و بی‌غیرت و آمریکا پرست باشد. فلسطینی پول نمیخاد! شرف بسرقت رفته و وطن به مسلخ رفته‌اش را میخاد. درد فلسطینی تجارت نیست، عدالت است! اصلاً «فلسطین» هم به کنار! صورت مسئله رو غلط تعریف کردین آقای کوشنر! محل مناقشه موجودیت نامشروع اسرائیل! دستور کار «ریشه کن کردن» غده بدخیم سرطانی صهیونیسم و نابودی یک راهزن و جنایتکار و حکومتی فاشیستی است که مانند بختک روی خاورمیانه افتاده و ۷۰ سال است که مانند خون‌آشام در حال تغذیه از خون مسلمانان است. #داریوش سجادی

پنبه‌زار!

کیفرخواستی علیه هاشمی رفسنجانی

آقای اکبر هاشمی رفسنجانی در دیدار با مورخین و اساتید دانشگاه‌های کشور ضمن آنکه مخالفان خود را آسیب شناسی و نیت خوانی کردند ایشان را مشتمل بر سه گروه تخریبگر دانسته که یا بابت بی‌وقعی آیت الله به مطالبات شان از معظم له کینه دارند و یا تندروهائی اند که ایشان را مانع تحقق اهداف شان می دانند و یا «جوانانی» فریب خورده اند.

آقای هاشمی گروه سوم را قابل هدایت دانسته و فرموده اند:

این افراد قابل هدایت و برگشت اند کما اینکه تاکنون افراد بسیار زیادی از این قشر، حضوری یا با پیغام و نامه از من طلب حلالیت کردند که من هم همه آنان را حلال کردم!

هاشمی رفسنجانی در ادامه برای روشن شدن مسئله چرایی مخالفت بعضی با ایشان به ردّ صلاحیت‌شان در انتخابات ۹۲ اشاره کرده و ابراز

داشته اند:

وزیر وقت اطلاعات در زمان بررسی صلاحیت‌ها، به شورای نگهبان رفته و گفته بود که با این اقبالی که روز به روز و بلکه ساعت به ساعت به ایشان می‌شود، با رأی بی‌سابقه‌ای می‌آید و همه رشته‌های ده ساله ما را «پنبه» می‌کند.

...

پیرو فرمایشات جناب آقای هاشمی و عطف به این واقعیت که اینجانب نیز در عداد مخالفان و منتقدان ایشان بوده که بتناوب مواضع و رفتار و گفتار و عملکرد معظم له را مورد نقد قرار داده لذا هر چند دیگر جوان نیستم علی‌ایحال به نیت رستگاری و هدایت یافتگی و حلالیت و بخشودگی از جانب ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام مواردی را با معظم له در میان می‌گذارم تا عن قریب و در صورت رفع ابهام و توضیحات قطعاً مکفی ایشان از توفیق نشستن شاهین اقبال بخشودگی آن جناب مستطاب بر شانه های خود برخوردار شوم!

لازم به ذکر است از آنجا که پیش تر نیز خدمت معظم له ابراز داشته بودم:

کاش تا آن اندازه بمانید تا بجای جلوس بر کرسی خطابت های یک طرفه و نشستن در میانه مصاحبه های فرمایشی و سالوسی ها مهوع و پرسش های جان نثارانه که «جناب هاشمی چرا شما این قدر خوبید»؟! فرصتی به دیگرانی نیز می دادید تا پرسش های سخت و بجا مانده را از جنابعالی بپرسند تا قبل از رفتن تان پاسخگوی آن پرسش های سختی باشید که تاکنون با لطائف الحیل از پاسخ به آنها شانه خالی کرده تا در فردائی بدون شما برای همیشه در سینه تاریخ مدفون نشوند.

(۱)

بدین اقتفا جسارت کرده و از باب استمزاج از معظم له مواردی را حضورشان شرح بسط خواهم کرد.

جناب آقای هاشمی!

قبل از هر چیز اجازه دهید اشاره ای داشته باشیم به آن رشته های بافته شده و ده ساله ای که وزیر وقت اطلاعات پروای پنبه شدنش را در صورت حضور حضرتعالی در قامت نامزد انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ داشتند و در جلسه مورد اشاره حضرتعالی هشدار آن را به اعضای

محترم شورای نگهبان داده اند.

واقع امر آن است رشته های پنبه شده مطمح نظر جناب مصلحی امر پنهانی نبود و اشاره ایشان به اتفاقاتی است که از فردای شکست حضرتعالی در مصاف با احمدی نژاد در ۸۴ مجموعه سیاسی کشور را تحت الشعاع قرار داد.

همه ماجرا از آنجائی آغاز شد که شیخ مهدی کروبی در دور نخست انتخابات ۸۴ با شمارش ابتدائی آراء ضمن کسب اطمینان نسبی از موفقیت اش در دور نخست انتخابات بی مبالا تانه خوابی نیم ساعته کرد و بعد از بیداری ملاحظه کرد علی رغم آرای اولیه ۵ میلیونی ناگهان با یک اختلاف ۶۰۰ هزار نفره از دور نخست انتخابات حذف و محمود احمدی نژاد جای ایشان به دور دوم رفته است!

ظاهرا (!) دو تن از ملتزم به رکاب های حضرتعالی (آقایان هدایت آقائی معاون وقت وزارت کشور و جهانبخش خانجانی) که هر دو عضو حزب کارگزاران سازندگی و هر دو در آن مقطع عضو ستاد انتخابات ریاست جمهوری در وزارت کشور بودند با یک امریه سازمانی و از موضع خیراندیشی تلاش کردند با اندکی بالا و پائین کردن آراء ضمن حذف کروبی از میدان رقابت انتخابات برای دور فینال «محمود احمدی نژاد» را به مصاف حضرت عالی بفرستند!

منطق این امر مبتنی بر این تحلیل بود که مواجه شدن حضرتعالی با کروبی در دور دوم برخورداری از ریسک بالائی است خصوصا با توجه به رشد غیر منتظره و غافلگیر کننده آرای کروبی که مستظهر به وعده سوبسید ۵۰ هزار تومانی ایشان به شهروندان در فردای پیروزی در انتخابات بود. بر همین مبنا دوستان تان تصور فرمودند با حذف کم هزینه کروبی و جایگزینی محمود می توانند به اعتبار شهرت و سنگین وزنی هاشمی رفسنجانی در مصاف با یک محمود گمنام و سبک وزن، پیروزی حضرتعالی در دور دوم را تضمین شده فرمایند. (۲)

در این خصوص توجه حضرتعالی را به اظهارات حسین کروبی در شهریور ۹۱ جلب می کنم (۳)

علی ایحال و علی رغم تصور حضرتعالی و دوستان حضرتعالی بنا به هر دلیلی از جمله دو قطبی شدن انتخابات و انزجار بخش پائین دستی جامعه از سیاست ها و تفرعن های دوران زمامداری حضرتعالی اقبال به احمدی نژاد در دور دوم افزایش یافت و محمود بصورتی غیرمنتظره بر شما فائق آمد.

اما در این میان اتفاقاتی هم افتاد که تا این تاریخ حضرتعالی از پاسخ دادن به آن طفره رفته اید.

اتفاقاتی که می توان آنها را منشاء همان پنبه بافی های دوستان در «اطلاعات» دانست که در ۹۲ پروای رشته شدنش را از ناحیه حضور مجدد حضرتعالی پیدا کرده بودند.

اتفاقاتی که اکنون و در صورت پاسخگویی حضرتعالی شاید بتواند بخش های ناشفافی از تاریخ را شفاف سازی کند.

از جمله آنکه در اوج رقابت های انتخاباتی ۸۴ «مهدی» فرزند جنابعالی طی مصاحبه ای با روزنامه آمریکائی USA Today مورخ ششم فوریه ۲۰۰۵ اظهار داشتند:

تنها پدرم توان مدیریت شایسته ایران را دارد ... و چنانچه در انتخابات ریاست جمهوری (سال ۸۴) پیروز شود ولایت فقیه را به یک نهاد تشریفاتی همچون نهاد تشریفاتی سلطنت در انگلستان تبدیل خواهد کرد.

Rafsanjani's son says that, if elected, his father will change Iran's constitution to reduce the power of Iran's supreme religious leader and make the position a ceremonial role akin to "the king of England." Hashemi also says that only his father can prevent the country from losing any semblance of pluralism, albeit within a small religious-backed elite

جناب آقای هاشمی!

بپذیرید با سکوت تان نسبت به این بخش از اظهارات فرزندان و ایضا متعاقب ژانگولربازی سربازان تان در ستاد انتخابات کشور (آقائی و خانجانی) نه تنها وزارت اطلاعات بلکه رهبری نظام نیز می بایست با نگاهی توأم با «تردید و مواظبت» جنابعالی و اقدامات جنابعالی را رصد و مدیریت می کردند.

لذا اگر پنبه ای برای شما بافتند این پنبه بافی می توانست ناشی از نگرانی بابت تکرار بی اخلاقی هائی نظیر پنبه زنی سربازان تان علیه آرای مکتسبه شیخ مهدی کروی قابل فهم و انتظار باشد.

شیطنت هائی که از فردای روی کار آمدن احمدی نژاد از جانب جبهه تحت امر حضرتعالی رشد کرد و در ۸۸ اوج گرفت.

از جمله آنکه در فردای مناظره احمدی نژاد با میرحسین موسوی در خرداد ۸۸ و به بهانه یک پرسش ساده احمدی نژاد (فرزندان آقای هاشمی در این مملکت چه کار می کنند؟) حضرتعالی نامه بدون سلام و والسلام خطاب به رهبری نوشتید و با معظم له اتمام حجت کردید. همسران در روز انتخابات علناً فرمان جهاد خیابانی به نیروهای تحت امر شما داد. مهدی تان بعد از ناکام ماندن شورش سبز به بهانه تحصیل به لندن گریخت و به شهادت رفیق فابریک اش با سعایت نزد دول راقیه متقاضی تحریم های شدید اقتصادی علیه ایران شدند تا از این طریق رهبری را که برخلاف انتظار هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه خرداد ۸۸ بجای رفیق ۶۰ ساله اش جانب صیانت از آرای مردم را گرفت در زمین تحریم های فلج کننده اقتصادی به زانو در آورد! و بموقع نیز با اطلاع و اطمینانش از ورود ابوی به انتخابات ۹۲ و پیروزی تضمین شده ابوی به ایران بازگشت تا در قامت یک سازمان دهنده حرفه ای در انتخابات مزبور در کنار «بابا» باشد و در فردای پیروزی «بابا» نیز با نشستن در قلعه قدرتمند «بابای رئیس جمهور شده» که می تواند ولایت فقیه را فرمایشی کند برای قوه قضائیه نظام و دور از دسترس ماندنش از محکمه و قضات آن قوه، شکلک درآورد! (۴)

علی ایحال بعد از سورپرایز «رد صلاحیت» نیز علی رغم ادعای برخی از متابعان تان منفعل ننشستید (۵) و با تظاهر به بی وقعی بابت رد صلاحیت بالغ بر ۲۰ روز نمایش مظلوم نمائی به راه انداخته و هر روز در دفتر مجمع تشخیص مصلحت نظام تعزیه «ناز و نیاز» راه انداختید و سپاه صحابه تان تئاتری از مظلوم نمائی را حول شخصیت تان صحنه آرائی کردند تا بدانوسیله با ساختن افکار عمومی، فشاری بر رهبری منتقل کنند تا از آن طریق و با توسل به اختیارات رهبری و حکم حکومتی مانند ۸۴ و بازگرداندن معین و مهر علیزاده به انتخابات این بار موجبات بازگشت حضرتعالی به انتخابات را فراهم آورند و تنها بعد از ناکامی تان از این ترفند بود که در آخرین لحظه برای حفظ حداقل ها متوسل به روحانی و حمایت از ایشان شدید.

توسلی که جواب داد اما به هیچ وجه نتوانست جایگزین مناسبی برای طرف غربی شود!

روحانی هر چه که هست در مقام مقایسه با جنابعالی لقمه دندان گیری برای غرب و بویژه آمریکائی ها نبود تا مانند شما و حسب وعده

فرزند شما بتواند مانند شما در فردای حضورش در پاسطور ولایت فقیه را فرمایشی کند!

جناب آقای هاشمی!

موارد گوشزد شده بدیهیاتی است که در تاریخ نامکشوف نماند و هیلاری کلینتون وزیر خارجه وقت آمریکا نیز بعدها در کتاب «تصمیمهای سخت» به صراحت بدان اذعان داشت و نوشت:

«در سال ۱۹۹۷ که در ایران خاتمی بر سر کار آمد، احساس کردم به ما چراغ سبز نشان می‌دهند و در جریان افغانستان با ما همکاری کرد و اینجا اولین جایی بود که احساس کردیم باید پیچ تحریم را سفت کنیم، زیرا ایران در موضع ضعف قرار گرفته بود. اما در سال ۲۰۰۵ احمدی نژاد آمد که ادبیات و موضع محکمی داشت و ما مجبور شدیم عقب‌نشینی کنیم. در ۲۰۰۹ ایران پیشرفت فوق‌العاده‌ای در منطقه کرده بود و حزب‌الله و حماس، اسرائیل را شکست دادند و ما را به بن‌بست کشاندند و پادشاهان عرب با ترس نظاره‌گر وضعیت منطقه بودند. اما با اعتراضات سال ۸۸ در ایران ما احساس کردیم که می‌توانیم تحریم‌ها را تشدید کنیم!» (۶)

همچنان که «جان هانا» عضو ارشد موسسه واشنگتن در سیاست خاور نزدیک و مشاور امنیت ملی دیک چنی (معاون جرج بوش) در مورخه ۲۸ مهر ۸۸ (یک ماه بعد از تظاهرات روز قدس تهران و شعار نه غزه نه لبنان سبزها در آن تظاهرات) از ملاقات با شخصیت‌های نزدیک به رهبری جنبش سبز خبر می‌دهد و به روزنامه لس‌آنجلس تایمز می‌گوید:

مطمئناً پیامی که من از گردهمایی اخیر فعالان ایرانی در اروپا که در میان آنها بعضی شخصیت‌های نزدیک به رهبری جنبش سبز حضور داشتند، شنیدم این بود که تحریم باید اعمال شود و این تحریم باید هرچه شدیدتر باشد، تحریم ضعیف و یا تدریجی فقط به رژیم این امکان را می‌دهد که با وضعیت جدید خودش را تطبیق دهد. آنها گفتند برای اینکه تحریم موثر باشد، باید به صورت شوک وارد شود که فلج‌کننده به صورت واکسن!

این در حالی است که روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز نیز در سایت اینترنتی خود ذیل تحلیلی به قلم «مارک لاندرو» با اشاره به تاریخچه اعمال تحریم‌های آمریکا علیه ایران و مذاکرات هسته‌ای، سفر هیلاری کلینتون و مشاوران وی به عمان و تلاش‌های آنها برای پیدا کردن

کانال هایی برای مذاکره با ایران را مورد بررسی قرار داد و در ادامه نوشت:

کلینتون مشاور ویژه خود دنیس راس را در سال ۲۰۰۹ مکلف کرد با مقامات عمانی درباره چگونگی مذاکره با ایران دیدار و گفتگو کند. اما چند هفته بعد اعتراضات ضد دولتی در ایران کاخ سفید را واداشت تا به جای تعامل با ایران، راهبرد فشار را پیگیری کند. کلینتون در آن زمان با چین و دیگر کشورها در شورای امنیت سازمان ملل برای تحریم ایران لابی کرد.

روزنامه لس آنجلس تایمز نیز در ۲۱ مهر ۸۸ و یک سال و نیم قبل از اینکه هیلاری کلینتون موفق به اعمال تحریمهای فلجکننده علیه ایران شود بدون ذکر نام بنقل از یک مقام آمریکائی گزارش داد نمایندگان رهبران جنبش سبز در نشست مقامات آمریکایی با اپوزیسیون میگویند تحریمها باید تشدید شود اما نه به صورت تدریجی که مانند واکسن عمل کند بلکه بصورت دفعی باید فلجکننده باشد.

علی ایحال مجموعه این رویدادها برای تحلیل گران سیاسی که مسائل ایران را دنبال می کردند امر پنهانی نبود تا نتوانند فرآیند آن را پیش بینی کنند.

جناب آقای هاشمی!

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران که جای خود را دارد اینجانب نیز که نه اطلاعاتی دست اول از مسائل زیرپوستی ایران داشتم و نه از نزدیک دستی بر آتش داشتم از هزاران کیلومتر دورتر و از عمق ایالات متحده آمریکا یک سال قبل از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ در مرداد و مهر ۹۱ طی دو مقاله «گلوله های کاغذی» و «خیز بلند هاشمی» هم افزائی جنابعالی و تیم سیاسی تحت امرتان با آمریکائی ها را بوضوح دیده و اطلاع رسانی کرده و صراحتاً گفتم و نوشتم:

اولا هدف اصلی آمریکا در انتخابات ۹۲ مدیریت انتخابات بمنظور چامورونیزه کردن ایران است.

ثانیا از آنجا که هاشمی خود را نزد غربی ها به عنوان «پراگماتیسم و معتدل» برند کرده به همین منظور ایشان قطعا در انتخابات ۹۲ به

عنوان نامزد شرکت می کند و قطعا مورد وثوق غرب نیز قرار می گیرد.

ثالثا آمریکا بمنظور امداد رسانی به هاشمی وضعیت اقتصادی ایران را از طریق تحریم ها بفرنج تر می کند تا عملا موجبات منجی انگاری هاشمی و ضرورت اقبال مردم به ایشان در قامت منجی را فراهم آورند.

رابعا به اعتبار خطبه های نماز جمعه آیت الله خامنه ای و دفاع ایشان از منتخب مردم در خرداد ۸۸ و از باب دهان کجی به ایشان، هاشمی به راحتی می تواند خود را در نقطه اقبال جمیع مخالفان با نظام و رهبری قرار داده و سبد رای خود را از آرای متناقضی در حد فاصل سبزه ها و ضد انقلاب تا آرای سنتی اش، انباشته کند.

خامسا مجموع عوامل فوق می تواند بصورتی هم افزاینده هاشمی را ولو با استظهار به آرائی نامتجانس اما ماکزیممی پیروز قطعی انتخابات ۹۲ کند.

سادسا^۵ جز آنکه شورای نگهبان پیش دستی کرده و بموقع و با حربه «کبر سن» صلاحیت ایشان را مورد تائید قرار ندهد. (۷)

جناب آقای هاشمی!

اکنون خود قضاوت کنید که به اعتبار چنین بدیهیاتی آیا نمی بایست نگرانی وزارت اطلاعات ایران در ۹۲ بابت پنبه شدن بافته های نظام در سرکوب پرهزینه فتنه ۸۸ و نقش زیرپوستی معظم له و متحدین سیاسی تان در آن فتنه را فهم کرد و بلکه متوقع بود؟

جناب آقای هاشمی - اینها که عرض شد غالبا^۶ مربوط به بازه ۸۴ تا ۹۲ بود اما پیش از این و از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی نیز پرونده عملی حضرتعالی آکنده از مواردی غیر قابل وثوق و پُر مناقشه است.

احتراما و جسارتا و در امتداد استمزاج از حضرتعالی ذیلا و به اجمال مواردی را خدمت تان معروض می دارد تا در صورت صلاحدید رفع ابهام فرموده تا حسب وعده تان اینجانب نیز در مقام استمالت و حلالیت خواهی از معظم له قرار گیرم.

- نخست آنکه حضرتعالی چه در دوران رهبری امام و چه جانشین امام همواره خود را پیرو ولایت فقیه معرفی کرده اید که به اعتبار شان ولایتی رهبر در اندیشه حکومتی شیعه و روحیه ولایت پذیری جان نثارانه

تان، آماده متابعت از ایشان در جمیع حوزه ها بوده و هستید. این در حالی است که زمستان سال ۷۵ شخصا طی نشست‌هایی که با مرحوم عزت‌الله سحابی داشتیم ایشان نقل می‌کرد در ایامی که مجلس خبرگان در حال تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی بود و بعد از آنکه شهید حسن آیت، بحث ولایت فقیه را در کشور بولد کردند ایشان (مرحوم سحابی) در مقام گلایه نزد شما آمده و حضرتعالی نیز وی را کناری کشیده و فرموده اید:

فعلا موجی است که به راه افتاده، اجازه دهید ببینیم که به کجا می‌رسد تا بعد تکلیف خودمان را پیدا کنیم!

جناب آقای هاشمی - این خاطره را پیش‌تر نیز در بهمن ماه سال ۹۰ بمناسبتی مطرح کرده بودم لیکن از آن تاریخ تاکنون حضرتعالی نه سلباً و نه ایجاباً ادعای مزبور را نه تکذیب و نه تأیید فرموده اید. (۸)

طبیعتاً خواهید پذیرفت بی‌وقعی حضرتعالی نسبت به چنین ادعائی لااقل برای اینجانب که قرار است به مقام حلالیت خواهی از معظم له نائل آیم حائز کمال اهمیت است خصوصاً آنکه عدم تکذیب آن نیز در دیگر مواردی که ذیلاً بدان اشاره خواهم کرد، مدخلیت و موضوعیت می‌یابد.

- قائم مقامی آیت‌الله منتظری دومین و شاید مهم‌ترین نقطه ابهام در دوسیه سیاسی معظم له لااقل نزد اینجانب است که امیدوارم این کتابت فتح بایی برای رفع ابهام از مواضع و عملکرد کشدار جنابعالی در ماجرای انتخاب آیت‌الله منتظری در کسوت جانشینی مرحوم امام باشد.

ابهام مزبور در مضیق‌ترین شکل ممکن ناظر بر این گزاره است که حضرتعالی بر اساس کدام مصلحت یا منفعتی علی‌رغم مخالفت صریح حضرت امام با قائم مقامی مرحوم منتظری، سیاست‌ها و با بی‌وقعی به نظر امام با مدیریت فضای جلسه ۲۵ تیر ماه ۶۴ مجلس خبرگان و در یک بی‌مبالاتی آشکار موجبات قائم مقامی آیت‌الله منتظری را فراهم کرده و بدین ترتیب از سوئی امام را در مقابل عمل انجام شده قرار دادید و همچنان که از این طریق با مصیبت‌هایی که بعدها از ناحیه بی‌صلاحیتی آیت‌الله منتظری پیش آمد هزینه‌های بسیار سنگینی را به نظام تحمیل کردید تا نهایتاً امام مجبور شدند این معضل را شخصا و با تلخی و تندی جراحی کنند!

در این زمینه توضیحات آیت‌الله گیلانی مسموع است و پیش‌تر تفصیل

آن را مقاله «باد کاشتید آقای هاشمی» آورده ام. (۹)

جناب آقای هاشمی - تا قبل از توضیحات حضرتعالی امر دائر بر آن است که اصرار شما بر نشان دادن آیت الله منتظری بر کرسی قائم مقامی یک دوراندیشی با تکیه بر شناخت شخصی تان از سادگی و القا پذیری آیت الله منتظری و «نفوذ خود بر ایشان» بود که تبعاً نوید دهنده آینده محتمل و شیرینی در فردای نبود «کاریزمای خمینی» به کسی بود که در جوار «رهبری اسمی منتظری» شیرازه امور همچنان در کف با کفایت اش باقی می ماند!

- رهبری آیت الله خامنه ای در فردای رحلت مرحوم امام و نقش مبهمی که حضرتعالی در پروسه انتخاب آیت الله خامنه ای در جلسه مجلس خبرگان عهده داری کردید از جمله موارد دیگری است که شایسته ایضاح است.

پرسش اساسی در این خصوص آن است که چرا حضرتعالی همواره در اظهارات خود از ماجرای انتخاب رهبری آیت الله خامنه ای داستان را آن گونه مطرح می کنید گآنه این حضرتعالی بوده اید که در جلسه مزبور با اصرار و اهتمام تان و تصریح تان از ماجرای وثاقت امام به جانشینی آیت الله خامنه ای بعد از ماجرای عزل منتظری، موفق شده اید خلعت رهبری را بر قامت آیت الله خامنه ای بپوشانید؟

این در حالی است که به اعتبار اظهارات روشن «آیت الله علی اصغر معصومی» نماینده خبرگان از استان خراسان مشخص شد حضرتعالی در آن جلسه مهم رغبتی به بیان «وثوق امام به آیت الله خامنه ای برای جانشینی بعد از خود» نداشته و تنها بعد از فشار و تـَغَايُّر آیت الله معصومی به حضرتعالی بود که مجبور به طرح آن وثاقت منجر به رهبر شدن آیت الله خامنه ای در جلسه مزبور شده اید! (۱۰)

جناب آقای هاشمی - قطعاً می پذیرید تا زمانی که باب شبه در این خصوص را نبندید گریزی از این واقعیت نمی توان داشت که حضرتعالی بدین شیوه مایلید در افکار عمومی خود را رهبر ساز بعد از امام و آیت الله خامنه ای را مدیون به خود معرفی و القا نمائید!

- مخالفت حضرتعالی با تغییر قانون اساسی بمنظور محقق شدن امکان حضور سه باره تان در کرسی ریاست جمهوری نیز از جمله موارد قابل مناقشه است که شفافیت حضرتعالی را می طلبد.

مزید اطلاع تان معروض می دارد سه شنبه ششم آبان ماه ۷۳ طی مصاحبه

اختصاصی اینجانب در دفتر معاونت پارلمانی حضرتعالی با جناب آقای عطاالله مهاجرانی، ایشان در این مصاحبه ضمن امیرکبیر ثانی خواندن شما متقاضی تغییر قانون اساسی بمنظور امکان انتخاب مجدد جنابعالی در کسوت ریاست جمهوری شدند.

جناب آقای هاشمی - قطعاً بخاطر دارید طرح این موضوع در آن تاریخ تا چه اندازه خبرساز شد و تا چه اندازه به بحث های متنوع و گسترده ای از جانب موافقان و مخالفان آن طرح در فضای سیاسی و رسانه ای ایران دامن زد تا آنکه نهایتاً با سخنرانی رهبری و اعلام مخالفت ایشان، مباحث خاتمه یافت.

علی رغم این جنابعالی بارها مدعی شده اید که خودتان نیز از ابتدا با این پیشنهاد مخالف بوده و مخالفت خود را نیز صریحاً اعلام کرده اید!

این در حالی است که تا قبل از مخالفت صریح آیت الله خامنه ای، حضرتعالی در این خصوص نیز سلباً یا ایجاباً کمترین اظهار نظری نداشتید و تنها بعد از گذشت بالغ بر دو ماه و متعاقب مخالفت رهبری با چنین پیشنهادی بود که به صرافت نالازم و نامناسب بودن این پیشنهاد افتادید! (۱۱)

بدین لحاظ تا شفاف نشدن موضع واقعی حضرتعالی در آن ماجرا، این مجوز به تحلیل گران داده می شود تا تعلل و سکوت تان را دال بر بندبازی تان جهت مطنه افکار عمومی و ایضا افکار عمومی سازی و عملیاتی کردن ماجرا از طریق رویکرد «راه بنداز و جا بنداز» تلقی و قلمداد کنند!

- در ماجرای شهرآشوبی های ۸۸ نیز عملکرد حضرتعالی بشدت قابل مناقشه است که ذیلاً و به اجمال نکاتی از آن رفتارهای پرمناقشه تان را با امید به پاسخگوئی تان، کتابت می کنم.

نخست آنکه چرا علی رغم مشاوره تان با رهبری در ۸۴ بمنظور نامزد ریاست جمهور شدن و رغم مخالفت رهبری با تصمیم مزبور باز هم بدون اعتنا به نظر رهبری در ۸۴ نامزد شدید و نهایتاً شکست هم خوردید و طرفه آنکه در ۹۲ نیز به اعتراف خودتان بارها کوشیدید قبل از ثبت نام در انتخابات از رهبری نیز استمراج فرمائید لیکن با وجود مشخص شدن عدم اقبال قابل شهود رهبری به نامزد شدن تان «از طریق ندادن وقت ملاقات به شما» نهایتاً در آخرین روز و آخرین ساعت اقدام به ثبت نام در انتخابات کردید؟

اگر حسب ادعایتان متابعت از نظرات ولای آیت الله خامنه ای را بر خود فرض می دانید چگونه است که در عمل خلاف آن رفتار می کنید؟

گذشته از آنکه وقتی رهبری در استمراج ۸۴ جنابعالی را از نامزد شدن احتراز داده اند و علی رغم آن دیده اند در انتخابات ورود کرده اید! چه دلیلی دارد تا در ۹۲ اسیر بازی سیاسی و مجدد جنابعالی شده و رغم آنکه می دانند حضرتعالی اساساً برای ورودتان به انتخابات واقعی به نظر ایشان نگذاشته و کار خود را می کنید! در آن صورت چرا باید در زمین شما بازی کنند و در تأثر تکراری حضرتعالی عهده دار نقشی تحمیلی شوند!؟

ماجرای نامه شیخ مهدی کربوبی به حضرتعالی در میانه آشوب های ۸۸ و طرح ادعای تجاوز جنسی به معترضین بازداشتی نیز از جمله موارد مبهم و لازم التوضیح معظم له است.

چرا حضرتعالی نسبت به آن ادعای تاسف آور سکوت اختیار کردید و عملاً نامه شیخ را بدون پاسخ گذاشتید تا نهایتاً جناب کربوبی با تصور بی نتیجه بودن انتظار و اقدام از جانب حضرتعالی دست به انتشار علنی آن نامه بزنند و بالتبع مسبب یک موج خبری منفی و کذب علیه کلیت نظام در رسانه های گروهی داخل و خارج از کشور شدند و جنابعالی نیز ضمن مدیریت پنهان بحران کماکان در خلوت و سکوتی معنادار مشغول صید ماهی مراد خود از میانه آن کارزار منحوس و خون چکان ماندید!؟ (۱۲)

شعار نامتعارف «مجتبی بمیری - رهبری را نبینی» نیز از جمله موارد قابل مناقشه پیرامون عملکرد فرزند حضرتعالی (مهدی) است که بشکل معناداری در میانه فتنه ۸۸ از جانب آشوبیان مطرح شد.

شعاری که تا قبل از شفاف سازی حضرتعالی این امکان را به ناظران و تحلیل گان و ناظران تحولات سیاسی ایران می دهد تا آن را به رقابت توام با عداوتی قدیمی بین «مهدی هاشمی» شما با «مجتبی خامنه ای» رهبری ارجاع دهند.

رقابت توام با عداوتی که ظاهراً اسباب تکدر و کینه مهدی از مجتبی را فراهم کرده بود. کینه ای که ظاهراً از مفتوح شدن پرونده ای علیه «مهدی» در سال ۷۲ و در ماجرای پروژه نفتی پارس جنوبی ریشه می گرفت که در خلال بازداشت و بازجوئی از «هوشنگ بوذری» مبتکر پروژه نفتی پارس جنوبی بخشی از وزارت اطلاعات با مدیریت «حسین طائب» و با نظارت مستقیم «مجتبی خامنه ای» اقدام به ورود به این

پرونده و تشکیل پرونده ای بابت تخلفات مالی و اخلاقی و ارتباط با بیگانه برای شخص «مهدی هاشمی» کردند.

پرونده ای که علی الظاهر تا آن درجه استعداد داشت تا بستر خصومت و رقابت میان آقازاده جنابعالی با مجتبی خامنه ای را تا جایی فراهم کند که در ناآرامی های ۸۸ یک طرف به راحتی بتواند با اتکای بر «عقبه میدانی اش در میان معترضین کف خیابان» شعار «مجتبی بمیری - رهبری را نبینی» را اپیدمیک کند تا از آن طریق پیروزی احمدی نژاد در انتخابات را کودتای آیت الله خامنه ای (!) بمنظور وراثتی کردن رهبری در ایران و جانشینی فرزند شان «مجتبی» برای جلوس بر کرسی رهبری سوم معنا و القا نماید.

جنبش سبز هم که به غایت استعداد بالائی در بازی خوردن و نفهمیدن تحرکات زیر پوستی بازیگران عرصه سیاست داشت به راحتی در این زمین بازی کرد و بازی خورد و «یک نفر نیز در سایه می خندید» (۱۳)

جناب آقای هاشمی!

استمزاج از حضرتعالی حدیثی است مفصل و به موارد فوق منحصر نمی شود. بخش عمده ای از موارد قابل مناقشه در عملکرد حضرتعالی بازگشت به نوع مدیریت تان در جنگ و شیوه ناصواب پایان دادن تان به جنگ از طریق مغبون کردن امام و ایضا ماجرای مک فارلین و نقش پنهان حضرتعالی در آن ماجرا دارد که بدلیل اطاله کلام از تبیین آن احتراز کرده و پیش تر و بتفصیل در مورد آن نقاط مبهم در عملکرد حضرتعالی در مناسبت ها و سامانه هائی دیگر نوشته ام (۱۴) اما از آنجا که تا همین مقدار را نیز اتلاف وقت دانسته و از بی وقعی و بی اعتنائی مسبوق به سابقه حضرتعالی در پاسخگوئی به چنین پرسش هائی اطمینان دارم! صرفا از باب اسقاط تکلیف و ثبت این موارد در گوشه ای از تاریخ بمنظور ممانعت از آب بستن به تاریخ توسط سربازان و ملتزمین به رکاب تان انجام وظیفه کردم.

طبعاً و بر فرض محال در صورت شفاف گوئی و پاسخگوئی تان این سیاهه بلند بالا را «حلالیت خواهی» تلقی فرمائید و در غیر این صورت آن را کیفرخواستی علیه خود اطلاق نمائید!

-
- ۱- نگاه کنید به مقاله «[آقای هاشمی کاش می ماندید](#)»
 - ۲- توضیحات بیشتر را در دو مقاله «[دزد سوم](#)» و «[صرافتی با تاخیر](#)» بتفصیل آورده ام.
 - ۳- [پاسخ حسین کروی به محمدرضا باهنر](#)
 - ۴- نگاه کنید به مقال «[ارگانایزرها](#)»
 - ۵- نگاه کنید به مقاله «[آداب عتبه بوسی](#)» و «[جشن سپاس](#)»
 - ۶- نگاه کنید به مقالات «[مانعان تقدیر](#)» و «[خودکشی نهنگ](#)»
 - ۷- نگاه کنید به مقاله «[گلولة های کاغذی](#)» و «[خیز بلند هاشمی](#)»
 - ۸- [هاشمی و تاریخ](#)
 - ۹- [باد کاشتید آقای هاشمی](#)
همچنین نگاه کنید به مقاله «[لبخند خدا](#)»
 - ۱۰- توضیحات تفصیلی را در مقاله «[باد کاشتید آقای هاشمی](#)» ملاحظه فرمائید.
 - ۱۱- توضیحات مکفی را در مقاله «[هاشمی و تاریخ](#)» ببینید.
 - ۱۲- توضیحات بیشتر را در مقاله «[ماجرای هاشمی](#)» ببینید.
 - ۱۳- توضیحات بیشتر را در مقاله «[دزد سوم](#)» و «[ادرار در کوثر](#)» ببینید.
 - ۱۴- نگاه کنید به مقالات:
[موزعین آفتابه](#)
[پایان هاشمی](#)
[هاشمی دچار سندروم پدربزرگ شده](#)
[باد کاشتید آقای هاشمی](#)
[شوکران دوم](#)
[راز برملا](#)
-

ترامپ باخت!

ترامپ در «سورپرایز گلوبال هاوک» قربانی «چیکن گیمی» شد که خودش بمبالاتانه آن را راه انداخته بود.

دو ماه پیش در مقاله «پازل جنگ» تصریح کردم:

ترامپ با قرار دادن سپاه در لیست تروریستی و افزودن بر تحریم‌های اقتصادی ایران، نامدبرانه مناسبات دو کشور را در وضعیت «چیکن گیم» قرار داد. (پانوش) وضعیتی که در آن حرف اصلی را عنصر ارباب میزند و هر طرف که زودتر مرعوب شود طبعاً بازنده بازی خواهد بود.

در ماجرای انهدام «گلوبال هاوک» توسط سپاه این جمهوری اسلامی بود که ابتکار عمل را در دست گرفت و ترامپ را در «چیکن گیم» خودخواسته‌اش در موقعیت عمل انجام شده قرار داد.

سپاه با انهدام «آر کیو فور» این پیغام را به ترامپ داد: ما نترسیدیم! حالا نوبت توست.

فارغ از ژست بظاهر انساندوستانه ترامپ که ابراز داشت احتراز از کشته شدن ۱۵۰ نفر دلیل اجتنابش از حمله نظامی به ایران بوده اما واقعیت آنست که علیرغم اولتیماتوم اولیه ترامپ به ایران لیکن خوانش بدون روتوش واکنش وی به «ماجرای پهباد» جا زدن، ترسیدن و واگذار کردن نتیجه «چیکن گیم‌اش» به ایران معنا شد. معنایی که عمق آن بیش از همه دولت‌های عرب خلیج فارس را عصبانی کرد!

ترامپ را باید کمک کرد. وی بدلیل فقد پارادیم سیاسی جهت فهم و کنش و واکنش لازم‌الاحصاء در دنیای سیاست دچار سرگشتگی در تصمیم‌گیری است.

بخش عمده مخالفت ترامپ با ایران صرفاً جنبه داخلی و ریشه در رقابت‌های ایشان در انتخابات ریاست جمهوری دارد.

ترامپ بدون داشتن فهمی سیاسی از جهان سیاست صرفاً جهت پیروزی بر رقیب‌اش در انتخابات ریاست جمهوری کلیت برجام را زیر سوال برد و بعد از شکست رقیب اکنون در رودربایستی شعارهای انتخاباتی‌اش مأخوذ به حیا مانده.

ناتوانی ترامپ در فهم لوازم دنیای سیاست این فرصت را فراهم کرده تا بتوان وی را در «تصمیم‌سازی سیاسی» مدیریت کرد. از سوی دیگر روحیه تاجرمسلک ترامپ این امکان را میدهد تا علیرغم اسارتش در «حلقه جنگ‌طلبان» بتوان از طریق «اطماع و تطمیع» وی را برای «بر سر عقل آوردن» با توجیه سیاسی - اقتصادی ترغیب و تدبیر کرد.

علی‌الحال ایران در موقعیت فعلی برخوردار از موضعی مسلط نسبت به ترامپ شده و آغاز رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا نیز این فرصت را

به ایران می‌دهد تا با توجه به ملاحظات ترامپ جهت پیروزی در انتخابات بتواند از طریق «جنگ احترازی» که وعده ترامپ به رای دهندگان بود مانع از افسارگسیختگی وی در سیاست خارجی شود.

مقاله «پازل جنگ» را در لینک زیر ببینید

<https://bit.ly/2X5Ed0s>

#داریوش_سجادی

#ترامپ

#پهباد_آمریکا

#کاخ_سفید

#سپاه_پاسداران